

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۲۶

(۳۰۶-۲۸۷)

واژه خلیج؛ هندواروپایی (ایرانی) یا سامی (عربی)؟

بهزاد معینی سام*

چکیده

ایران باستان چندین بار مورد تاخت و تاز اقوام گوناگون قرار گرفت و در این فرایند، آثار مکتوبی از میان رفتند. پیش از ورود اعراب، واژه‌های پارسی میان واژگان عربی راه پیدا کردند و در مقابل، با برتری اعراب واژه‌های عربی به واژگان پارسی راه یافتند. با وجود آن، واژه‌های پارسی هم بودند که در دوره اسلامی به زبان عربی راه یافتند و طبق قواعد زبان عربی اشتقاق یافتند. هدف این مقاله، بررسی ریشه واژه خلیج در دو خانواده زبانی هندواروپایی و سامی است و اینکه ساختار این واژه ریشه در کدام خانواده زبانی دارد. روش کار هم بررسی ریشه و ساختار واژه در هر دو خانواده و هم پیدا کردن نمونه‌های اولیه واژه در متون آنان است. در پایان چنین برداشت شد که با توجه به اسناد و تطبیق آنان، احتمال ریشه‌داشتن آن در زبان هندواروپایی (ایرانی) و از ریشه $*k^{u/w}el > xal$ بیشتر است.

واژه‌های کلیدی: خلیج، ایرانی، عربی، هندواروپایی، سامی

* دکترای زبان‌های باستان، دانشگاه تهران

مقدمه

گویش‌های ایرانی نو دنباله زبان‌های ایرانی باستان، مانند اوستا و فارسی باستان هستند که در زمینه نحوی و صرفی، وارث زبان مادری خود می‌باشند (معینی سام، ۱۴۰۱: ۵۶). گویش‌های ایرانی همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته هستند که هریک شماری ویژگی‌های زبان‌های ایرانی باستان را به ارث برده‌اند. این گویش‌ها، دنباله زبان‌های ایرانی باستان هستند که ریشه در دوران هندوایرانی و هندواروپایی دارند. با ورود اعراب و فروپاشی ساسانیان و کاربرد زبان عربی در نوشتار از زمان خلیفه عبدالملک مروان اموی سبب شد که اندک‌اندک واژه‌های عربی جایگزین واژه‌های ایرانی شوند (Frye, 2008, 4: 1). واژه‌ای که در این مقاله مد نظر است، واژه خلیج است که در دهه‌های اخیر مباحثی درباره ریشه این واژه در پی داشته و شماری آن را از خانواده سامی و شماری آن را از خانواده هندواروپایی پندارند و پرسش ما این است که ساختار واژه به کدام ساختار خانواده زبانی نزدیک و ریشه‌ای کهن دارد. البته، درباره پیشینه این پژوهش، مقالاتی به نگارش درآمده است، اما این مقاله به ریشه‌یابی و پیشینه واژه خلیج در هر دو خانواده هندواروپایی و سامی با استناد به گویش‌های ایرانی می‌پردازد.

واژه خلیج در زبان‌های سامی

واژه خلیج در زبان عربی

منابع متقدم

واژه خلیج در متون و فرهنگ لغات عربی از دوره اسلامی به کار رفته است. با تکیه به منابع متقدم دوره اسلامی، نخست باید از قرآن یاد کرد. در قرآن به واژه خلیج اشاره نشده است و

در همه جا برای دریا، واژه بحر به معنی «دریا، رودخانه بزرگ، حجم بالای آب» به کار رفته است و در کنار آن، از واژه‌هایی چون نهر، شط، سحل و جفا برای رودخانه و حاشیه آن استفاده شده است (Omar, 2010: 43). از این رو، در قرآن به این واژه و ریشه سه‌همخوانی خ - ل - ج (hlj) اشاره نشده است (Badawi, 2008: 275). چنانچه بخواهیم این واژه را در شماری فرهنگ لغات متقدم جست‌وجو کنیم، باید از شاعر عرب، تمیم بن ابی بن مقبل عجلانی (۷۰ هجری، ۶۹۰ میلادی) و کتابش با عنوان دیوان مقبل یاد کرد که در دیوان خود از خلیج یاد کرده است:

وَبَاتَ يُغْنِي فِي الْخَلِيجِ كَأَنَّهُ = و او شروع به خواندن در خلیج کرد گویی که
كُمَيْتٌ مُدْمِي نَاصِعِ الْلَوْنِ أَفْرَحُ = مقداری خونین، روشن و زخم‌دار (ابن مقبل، ۱۴۱۶/۱۹۹۵: ۴۶).

در کتاب الجیم، نوشته ابو عمرو اسحاق بن مرار شیبانی، شاعر و نویسنده کوفی (سده دوم هجری؛ ۷۱۸-۸۲۱ میلادی)، واژه خلیج را در عبارت «بَلْخُلُجِ الْمُحْمَلَةِ الثَّقَالِ» و بلخلج را جمع خلیج آورده است و عبارت «مِثْلُ الْخَلِيجِ نَأْجَتْ فِيهِ الرِّيحُ» = مانند خلیجی که باد رد آن وزیده است، یادآور شده است (شیبانی، ۱۲۹۴/۱۹۷۴: ۳۰۳۱۶۱).

ابوبکر محمد ابن الحسن الازدی البصری معروف به ابن درید (۳۲۱ هجری)، از علمای لغت‌شناس، نحوی و ادیب و شاعر در کتاب خود معجم جمهره اللغة از واژه خلیج یادی نکرده و تنها به «خلیج» اشاره کرده است (درید، ۱۹۸۷: ۱۱۱۳). از علمای عرب و زبان‌شناس سده چهارم هجری، ابومنصور محمد بن منصور الازهری (۳۷۰ هجری)، در کتاب معجم تهذیب اللغة از واژه خلیج با این عبارت وَالْخَلِيجُ نَهْرٌ فِي شِقِّ مِنَ النَّهْرِ الْأَعْظَمِ (خلیج بخشی از رودخانه بزرگ‌تر) یاد کرده است.

أَلَى فَتَى فَاضٍ أَكْفَ الْفَتِيَانِ = به جوانی که دستانش پر از جوانان است

فَيْضُ الْخَلِيجِ مَدَّةَ خَلِيجَانِ = خلیجی که از دو خلیج لبریز است (الازهری، ۲۰۰۱: ۳۵۴).
از کتب دیگر، می‌توان از کتاب *العین اول معجم فی الغه الغربیه* نوشته للخلیل بن احمد الفراهیدی (۱۰۰-۱۷۵ ه.ق) یاد کرد. در این کتاب در زیر افعال سه‌همخوانی به ریشه خ-ل-ج و مشتقات آن اشاره‌ای نشده است (فراهیدی، ۱۹۶۷: ۱۳۸-۱۴۱). اما ابوالحسن علی بن اسماعیل (ابن سیده ۴۵۸ هجری)، از علمای عرب در کتاب خود *معجم المحکم والمحیط الاعظم* به واژه خلیج اشاره دارد:

وَالْخَلِيجُ الْحَبْلُ، لَأنَّهُ يَجْبَدُ مَا شَدَّ بِهِ = خلیج همچون ریسمان است؛ زیرا به هر آنچه که گره می‌خورد، آن را می‌کشد (سیده، ۲۰۰۳/۱۴۲۴: ۳۷۵-۳۶۰). ابن سیده: خلیج آن است که از بیشتر آب جدا شده است؛ زیرا از آن کشیده شده و مخلوط شده است. گفته شد: خلیج، شاخه‌ای است که از دره منشعب می‌شود و مقداری از آب آن را به جای دیگری عبور می‌دهد. جمع آن خُلُج و خُلُجان است؛ دو کناره رودخانه، دو بال آن (همان: ۳۶۵).

از لغویان سده ششم هجری می‌توان به کتاب نشوان بن سعید حمیری یمنی (۵۸۳ هجری، ۱۱۷۸ میلادی)، به نام *شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم* یاد کرد در این کتاب به واژه الخلیج به معنی رود و طرفین رودخانه (النهر و جناح النهر) اشاره شده است: او از قول ابو النجم، شعر ابن سیده را تکرار کرده است (حمیری، ۱۹۹۹: ۱۸۹۰).

کتاب دیگر *لسان العرب* نوشته محمد بن مکرم بن علی احمد معروف به ابن منظور (۷۱۱ هجری)، از علمای زمان خود است که در کتاب خود مشتقات ریشه خلج و خلیج را آورده و نظرات نویسندگان پیشین را درباره خلیج آورده است (ابن منظور، ۱۹۱۱: ۱۲۲۲). کتب متأخرتر به عربی *معجم القاموس المحيط* و *القابوس الوسیط* نوشته محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۸۱۷ هجری) است و در این کتاب به واژه خلیج اشاره نشده است (فیروزآبادی، ۱۹۵۰).

منابع متأخر

پس از منابع متقدم، این واژه در شماری از فرهنگ واژگان متأخر به شکل خلیج و الخلیجی آمده که مربوط به خلیج فارس آورده شده و گاه در پُرانتز از (الخلیج العربی) هم یاد شده است. این فرهنگ لغت، واژه خلیج را از ریشه سه همخوانی خلیج آورده است (Buckwalter and Parkinson, 2011: 132, 454).

در شماری از فرهنگ واژگان عربی واژه halij به شکل جمع huluj, huljan به معنی خلیج و کانال و الخلیج را نام کانال باستانی شهر قاهره و الخلیج الفارسی یا همان خلیج فارس آمده است (Wehr, 1985: 354). در منبعی دیگر جمع خلیج را خُلجان آورده است (Schregle, 1977: 493). همچنین، خلیج را کانال و یک شعبه از یک رودخانه بزرگ آورده که مترادف «شَرم من بحر» است، یا آنچه یک شعبه از بخش اصلی رودخانه است؛ یک رودخانه انشعاب یافته از یک رودخانه پرحجم، چرا که از آن کشیده شده است؛ یا یک شاخه از رودخانه بزرگ تر و امتداد یافته از مکانی که از آن استفاده شده است و «خلیجاً نهر» هم دو طرف یک رودخانه معنی می دهد. معنی دیگر آن یک شاخه از یک دره که آبش به مکانی دیگر آورده شده است. خود ریشه خلیج به معنی «کشیدن و امتداد داشتن» است (Lane, 1968: 782-3). در کنار آن، واژه های عربی جُون، خریص و حکه را معادل خلیج؛ و خور، اخوار را معادل خلیج و مصب رودخانه؛ شَرم، شروم، غُب را معادل پایین دریا، شکاف، خلیج؛ و اُهوِیه، و وَهط را معادل دره و خلیج؛ و خلیج و جمع خُلُج و خُلجان را معادل باریکه دریا آورده اند (Hava, 1899: 101, 129, 155, 180, 355).

در ریشه شناسی عربی واژه chalij را به معنی خلیج (با علامت پرسشی) آورده که واژه خلیج در هندی و فارسی هر دو از عربی می آید (Rajki, 2005: 20). در منبعی دیگر مشتقات ریشه خلیج (xlj) را به شکل خالِج، یخالِج و مخالِج به معنی «تصرف کردن»، اختلیج،

یختلیج و اختلاج به معنی «لرزان و ترکشدان» (Hassnein, 2011: 114)، و khalaja qalbahu آورده است (Alkhudrawi, 2002: 152). معنی دیگر این ریشه را «در ذهن داشتن، زحمت، از پیش تصرف کردن، فراوان بودن، لرزیدن، محرک بودن» گرفته‌اند (Wehr, 1976: 253).

این فرایند را باید به یاد داشت که واژه‌هایی که در زبان عربی راه یافته‌اند، تحت قواعد دستوری زبان عربی صرف و اشتقاق یافته‌اند. از این واژه‌ها می‌توان به واژه‌هایی چون ابابیل از آبی‌لگ پهلوی (آبله)، آبریق یا آب‌ریق = کوزه آب، از فارسی آبریز، جزیه = خراج از فارسی گزیت، جناح و جنایت از فارسی (گناه)؛ حوری از فارسی هوروی (خوب‌روی)، عفریت از آفریدن؛ مجوس از مگوس؛ مسجد از مزگت (Jeffery, 2007: 44, 101, 120)، فردوس از پردیس، کسری از خسرو (Siddiqi, 1919: 13) اشاره کرد. در کنار آن، می‌توان از واژه‌هایی چون اَلْخَلْخَال، اَلْخَلْخَل و اَلْخُلْخُل را معرب فارسی خلخال، الخلیج را معرب خلنگ، الخلیجان و الخولنجان را معرب خولنجان و دیگر واژه‌های آمده در کتاب السید ادی شیر و دیگر پژوهشگران یاد کرد (شیر، ۱۳۸۶: ۸۸).

واژه خلیج در خانواده زبانی سامی

در خانواده زبان‌های سامی و زیرشاخه‌های آن، در مبحث ریشه‌شناسی، ریشه‌ای مرتبط با واژه خلیج یافت نشد؛ یعنی، چنانچه بخواهیم این واژه را در سامی ریشه‌یابی کنیم، باید برای آن ریشه سه‌همخوانی hlj را پنداشت که چنین ریشه‌ای در زبان‌های سامی به جز عربی یافت نشد (Hoftijzer and Jongling, 1995: 373-75) و تنها ریشه *har به معنی رودخانه آمده است. در کنار آن هم، ریشه *hadd/hidVd به معنی بستر باریک رودخانه آمده است (Orel and Stolbova, 1995: 292, 696). در کنار آن، واژه خلیج در زبان آرامی و عبری به کار نرفته است (Zimmern, 1905 & Kratz, 2018).

در زبان‌های نوسراتیک واژه‌ای معادل برای خلیج یافت نشد و تنها برای واژه‌های هم‌عرض آن واژه‌هایی یافت شد که با خلیج ارتباطی نداشتند. ریشه‌ای که در زبان‌های نوسراتیک برای کانال به کار می‌رود، *-phily** است. از این ریشه در زبان‌های آفرو-آسیایی آغازین واژه‌ای که برای کانال به کار می‌رود، از ریشه *fil** به معنی شکافتن و جداکردن است. از این ریشه، در زبان‌های سامی در عبری *palay* به معنی شکافتن و *peley* به معنی کانال و در عربی *falaḡa* به معنی شکافتن و در اکدی *palgu* به معنی کانال آمده است. این ریشه در هندواروپایی به شکل *(s)pelH** به معنی شکافتن آمده است (Bomhard, 2015: 156, 2). همچنین، واژه‌ای به معنی گوشه و دره در زبان‌های نوسراتیک در آفرو-آسیایی آغازین به شکل *gol** به معنی دره و گوشه و در هندواروپایی آغازین به شکل *gh₁-ent'o** *s* به معنی حاشیه رودخانه و دره، در دراویدی به شکل *kolli* و در اورالی به شکل *kole** آمده است (Bomhard, 2015: 1, 438). در دیگر خانواده‌های زبانی مرتبط با ایرانیان، در زبان‌های آلتایی هم معادلی برای خلیج یافت نشد (Starostin, Dybo, 1997).

واژه خلیج در خانواده زبانی هندواروپایی

واژه خلیج در زبان‌های هندواروپایی

در زبان‌های هندواروپایی واژه‌هایی که برای خلیج به کار می‌روند، متفاوت هستند و معانی گوناگونی دارند. در اسلاوی کلیسایی واژه *loka* از ریشه *leh₁nk-* به معنی «خلیج» آمده، در ایسلندی باستان هم *fjoror* به معنی «خلیج باریک» از ریشه هندواروپایی *per-tu-s** آورده شده است (Pokorny, 2012: 1122, 1354). اما، در هندواروپایی ریشه *k^{u/w}elp** به معنی «منحنی، خم و کج بودن» و *k^uerb- (s)k^uer-p* به معنی «چرخیدن و پیچیدن» است. از ریشه *k^{u/w}elp** به معنی «کج»، در ایسلندی کهن *huelfa* = کج و منحنی، در آلمانی معیار

باستان hwelben و در ساکسونی کهن bihwelbian = گنبدی‌شکل و در انگلیسی کهن hwealf = برآمدگی، و در آلمانی gewölben را داریم (Pokorny, 2012: 995). همچنین، از ریشه $*k^{u/w}elp$ به معنی «منحنی، خم و کج بودن» در یونانی واژه Kolpos/Kόλπος = به معنی خلیج، کنار، لبه و گنبد آمده است (Beekes, 2010: 740) و این واژه هم‌معنی با لاتین sinus به معنی خلیج است و در اصل، معنی منحنی‌شکل و خمیدگی دارد (Oxford, 1968: 1771). دیگر اشکال ریشه‌های آن به شکل $*quell-q-$ همراه با $*quell-p-$ است (Boisacq, 1919: 487). مشتقات آن در یونانی به شکل Κόλποδης = کنار و خلیج کوچک؛ Κόλπιας = آماس و Κόλπίτης = نام کهن فینیقیه و ساکنان ساحل و نام یک ملل غیرمتمدن ساکن دریای سرخ است. واژه لاتین عامیانه وام‌واژه از یونانی colphus می‌تواند در شاخه ایتالیک به شکل golfo راه یافته باشد (Beekes, 2010: 740).

واژه Gulf در انگلیسی به معنی خلیج، از انگلیسی میانه goulf, golf، از ایتالیک golfo، از یونانی Κόλπος می‌آید (Klein, 1966: 678 & Walshe, 1951: 85). از این رو، این ریشه هندواروپایی $*k^{u/w}elp$ می‌تواند از $*k^{u/w}el/k^{u/w}l$ و گستره $(K^{u/w}el-p)$ بوده باشد. در کنار آن، ریشه هندواروپایی $q^{u}el$ در هندواروپایی به معنی خمیدگی و چرخش است. مشتقات این ریشه به وفور در زبان‌های هندواروپایی دیده می‌شود (Bomhard, 2015, 1: 585). همچنین، در هندواروپایی به ریشه‌های مرتبط با آن می‌توان به ریشه $*kel$ با معانی پیش‌آمدگی، پیش‌رفتگی و برش، بریدن اشاره کرد (Pokorny, 2012: 901, 909).

واژه خلیج در زبان و گویش‌های ایرانی

واژه خلیج تنها در متون فارسی نو آمده است و در منابع متقدم و باستانی اشاره‌ای به آن نشده است. اما آشکار است که گویش‌های ایرانی همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته هستند که

هریک شماری ویژگی‌های زبان‌های ایرانی باستان را به ارث برده‌اند (Schmitt, 1989: 213). همانا، گویش‌ها اصالت و نیای خود را بهتر نشان می‌دهند و بازتابی از نیای خود هستند. از این‌رو، واژه‌های کهنی را که در متون باستان اثری از آنان نیست، می‌توان در گویش‌ها ردیابی و بازسازی کرد؛ یعنی، واژه‌های کهن که در اثر سلطه بیگانگان، جای خود را به واژه‌های زبان غالب در زبان رسمی و سیاسی دادند، گویش‌ها بدون تأثیرپذیری، این واژه‌های کهن را در خود نگه داشته‌اند.

در این رابطه و با استناد به منابع کهن که در بالا از آن یاد شد، طبق نخستین منابع ما از خلیج فارس، یونانیان از آن با عنوان *Περσικός κόλπος* (*Kolpos Persikos*) و منابع لاتین هم از خلیج پارس با عنوان *sinus persicus* یاد کرده‌اند (معینی سام، ۱۳۹۶). با توجه به ریشه لغوی یونانی *Kolpos* و لاتین *sinus* به معنی «منحنی و کج»، از این منابع می‌توان برداشت کرد که این اقوام از واژه خلیج، شکل منحنی و آنچه را که کج است، برداشت می‌کردند. پیروی این گفتار، یکی از واژه‌هایی که در متون کهن نیست، ولی همچون شماری واژه‌ها، ردپای آن در گویش‌ها مشاهده می‌شود، ریشه «خل» از مصدر جعلی خلیدن **xalīdan* به معنی «کج و خم کردن» است. از این‌رو، نیاز است این واژه‌های گویشی ریشه‌یابی شوند.

در متون ایرانی باستان و میانه به واژه *خَل* اشاره نشده است و در سنسکریت به واژه *kola* به معنی کج‌شده و منحنی‌شده از هندواروپایی **qou-lo-* برمی‌خوریم (Turner, 1973: 183). در برهان قاطع، واژه خلیج را به معنی «رودخانه و نهر عظیم» آورده و گویند که عربی است و در پانوش خلیج را بر وزن امیر، نهر و شاخی از دریا یاد کرده است (خلف تبریزی، ۱۳۴۲، ۲: ۷۶۷) و خود واژه *xal* را به معنی کج و خمیده و *xohl* را به معنی کج و ناراست آورده است (همان، ۷۹۷. ۷۶۱). در گویش‌های لری (کهگیلویه و بویراحمدی،

بختیاری، لرستانی)، *xal* به معنی «کج، منحنی» و *xalāxal* به معنی «کجاکج یا کج کجی» آمده است (مددی، ۱۳۷۵: ۱۳۲). در کنار آن، *xol-o-pilit* را به معنی کج و کوله (سرلک، ۱۳۸۱: ۱۲۱)، و *xel* را به معنی کج چشم و دوبین آورده‌اند (علیرضایی، ۱۳۷۷: ۹۰). گویش لری را بر پایه واژگان می‌توان یکی از اصیل‌ترین شاخه‌های منشعب از فارسی میانه پهلوی و فارسی باستان دانست. واژه *خل* در مکالمه روزمره لری کاربردی پربسامد دارد و وجود این واژه در گویش لری دال بر داشتن پیشینه‌ای کهن است. از این رو، چنانچه بخواهیم با توجه به معنی، تحول آوایی، ریشه و شکل یونانی، واژه خلیج را ردیابی کنیم، می‌توان برای آن دو بخش «خل» و پسوند «ایج» در نظر گرفت.

با استناد به تحول آوایی و واجی زبان‌های ایرانی، بخش اول با واج «خ» (*x*) آغاز می‌گردد. باید به یاد داشت که در هندواروپایی واج *x* وجود نداشته و در زبان‌های ایرانی باستان، این واج برآمده از **k/k^{u/w}* هندواروپایی است؛ یعنی **k^{u/w}* و **k* هندواروپایی در اوستا و فارسی باستان به *k* و *č* درآمده است (معینی سام؛ محمدی، ۱۴۰۱: ۱۲۲). در زبان‌های ایرانی یک سری از سایشی‌های بی‌واک *f*, *θ* و *x* در شماری از زبان‌های ایرانی پدیدار شده‌اند و ابدالی از این آواها با آواهای بستواج *p*, *t* و *k* صورت گرفته است. یک همخوان بستواج آغازین، زمانی که پیش از همخوان دیگری (*k ← X/_C*) قرار گیرد، صفیری می‌شود (همان: ۱۹۲)؛ *x < k*: **k^uekuló*=چرخ، اوستایی *čaxra*، فارسی میانه مانوی *čhr*، هندی باستان *čakra* (گویش‌ها: کاشانی *čōrā*، دیگوری اوستی *čalx*، کردی و لری *čarx*، بلوچی *čark*) (Horn, 1892: 97 & Gray, 1902: 60)؛ *xorus*=خروس، اوستایی *xraosa*، سنسکریت *kroç*، هندواروپایی **ke/oreuk* (Pokorny, 2012: 930)؛ *xarčang*=خرچنگ، پهلوی *karčang*، سنسکریت *karkata*، هندواروپایی *karkar* (Hübschmann, 1895: 227 &)؛ *Kal*=کچل، اوستایی *kaurva*، هندواروپایی **keleuos*

(pokorny, 2012: 995)؛ xaridan = خریدن، سنسکریت kraya/krita، هندواروپایی *k^wel/k^wele، هندواروپایی *k^wrei/*k^wehür؛ فارسی باستان parikāra = کشت و زرع، (Nourai, 2010: 88 & pokorny, 2012: 1067, 1085).

واج دوم واژه خل xal «ل» (l) است. در هندوایرانی، در بیشتر زبان‌های ایرانی نیز چون در اوستا و فارسی باستان، تفاوتی بین r و l وجود نداشته است. در هریک از دو زبان ایرانی باستان جز در وام‌واژه‌ها در فارسی باستان وجود ندارد و حتی در فارسی میانه در نوشته‌ها آشکار نیست، کجا l و کجا r خوانده شود؛ تبادل و جابه‌جایی این دو علامت (l و r) در نسخه‌های متقدم هم وجود دارد و واج l در آن زمان وجود داشته است؛ یعنی، هر دو واج، زمانی که به عنوان هسته اصلی هجا به شمار می‌آیند، واجگونه‌های هجایی *l، *r را شکل می‌دادند: *g^hrb^hH-to- = گرفته شده، اوستایی gərəpta-، فارسی میانه مانوی gryft، ختنی grautta-، بسنجید با هندی باستان gr̥bhita-؛ *pl̥th₂u- = پهن، اوستایی pərətu، هندی باستان pr̥thu (معینی سام، محمدی، ۱۴۰۱: ۲۲۱).

در پارسی، هندواروپایی *l هم معمولاً به r تبدیل می‌شود: (*leukos > rwž = روز)؛ اما در شماری موارد با l پدیدار می‌شود (Henning, 1985: 20 & Klingenschmitt, 2000: 191): l'b (فارسی میانه مانوی r'b در خواست و لابه، فارسی نو lābe از ریشه هندواروپایی *lep (ریشه حاصل از پژواک یا نام آوا) (Mayrhofer, 1992, 1: 432)؛ tl'zwg = ترازو، بسنجید با هندی باستان tulā = کلان و بزرگ، بسنجید با لیتوانی kelti = بالا می‌آید. (پارسی -larz = لرز > *h₁le-h₁liġ، و احتمالاً یک ناهمگونی چون سغدی -wlrz/wdrz و فارسی نو larzīdan) (sims-williams, 1989: 179)؛ کردی larz، زازا derz، گورانی laura، خوانساری derz، تالشی larz، یزغلامی riwz، روشنی rawza، پشتو laryr (Cheung, 2007: 31). قدیمی‌ترین واژه با l در نام Vologeses (تاسیدوس)، یونانی

oulyaisos و olayasou. بر روی سکه‌های پارسی آمده و در کنار آن، صورت عبری wlgšy، سریانی valgeš (سده چهارم میلادی)، ارمنی valarš (سده پنجم میلادی)، پهلوی valaxš، فارسی و عربی Gulāš, Balāš, valāš آمده است و متأسفانه، ریشه این نام مشخص نیست. در شماری از زبان‌های ایرانی هم واج l دوباره پدیدار می‌شود که بیشتر پیامد تحولی ثانویه هستند: ایرانی غربی $*rd < l$ (فارسی نو $*\acute{e}arda > s\bar{a}l$ ؛ $dil =$ دل، $s\bar{a}l =$ سال. همچنین، فارسی باستان rθ به hl تبدیل می‌شود. پازند، پهلوی puhl = فارسی نو pul = پل، فارسی باستان $*pr\theta u$ ، اوستایی $pahlav\ p\acute{a}r\acute{e}tu$ = پارت، پارسی، پهلوی pahlūk. چگونگی تحول و ریشه‌شناسی hl و l در واژه‌های فارسی نو $dihl\bar{t}z$, $dahl\bar{t}z$ = دهلیز، راهرو، پهلوی $d\bar{a}hl\bar{t}\bar{c}$ (dāhlīč) ارمنی $dahl\bar{t}\bar{c}$ = سلول، اتاقک (سده پنجم میلادی)؛ $jolah =$ بافته، صورت دیگر $j\bar{o}l\bar{a}ha$ ، جمع $j\bar{o}l\bar{a}hag\bar{a}n$ ، اسم معنی $j\bar{o}l\bar{a}hag\bar{i}$ = دست‌باف، اسم تصغیر $j\bar{o}l\bar{a}hak$ = عنکبوت، آشکار نیست.

در بلخی λ (l) با ایرانی باستان $*d$ همخوانی دارد ($liza =$ دژ، فارسی باستان $*did\bar{a}$ ، اوستایی $*diz\bar{a} > *dijah_2$)؛ در پشتو l از $\delta > t, d, \theta$ بسامد بالایی دارد: $las =$ ده $> *da\acute{c}a$ ، $pl\bar{a}r =$ پدر $> *pitaram$ ؛ در ختنی $*r$ در برخی موارد il, ul می‌شود، بدون اینکه آشکار باشد، اصل آن به هندواروپایی r و l برمی‌گردد (ختنی $-puls =$ پرسیدن $> *prk-s\bar{k}e$). در این زبان‌ها، مواردی از واج l پیدا می‌شود که به $*r$ برمی‌گردند (پارتی $d'lw =$ چوب) و از این رو، ثابت می‌کند در برهه‌ای r و l دیگر در تقابل با یکدیگر نبودند و گذشته از آن، اسناد در فارسی نو و اوستی ثابت می‌کند که در ایرانی آغازین تقابلی بین r و l وجود نداشته است (معینی سام؛ محمدی، ۱۴۰۱: ۱۸۷-۱۸۹). اوستی: $l\bar{a}es\bar{a}g =$ قزل‌آلا، بسنجید با تخاری $!aks$ ؛ $ilvid =$ پریشان، از هندواروپایی $*leub^h$ ؛ $f\bar{a}ellayun =$ خسته‌شدن، هندی باستان $m\bar{l}ay\bar{a}ti$ ؛ wal ، وخی $wul =$ برگشتن، هندی باستان $v\bar{a}layati$. (در شماری موارد واج l در اوستی،

چون *lizin*=فرارکردن، هندواروپایی **leik^h*، یا *ali*=هر *> soluio-**، پیامد تحول خاص ایرانی آغازین **ri/ri* به *l* در این زبان هستند (Miller, 1901: 152).

در زبان‌های ایرانی، شماری نمونه از واج *l* وجود دارد که می‌تواند ادامه هندواروپایی **l* بوده باشد. احتمال دارد که در یک یا چندین گویش ایرانی، **r* و **l* هندواروپایی نه به *r*، بلکه به *l* تحول یافته باشد (Mayrhofer, 1989: 29 & Trembly, 2005: 678)؛ یعنی، واج *l* فارسی نو در برخی موارد- البته همیشه قطعی نیست- با واج *l* زبان‌های هندواروپایی تطبیق می‌کند: *lab lab*=لب، بسنجید با لاتین *labium*؛ *listan*=لیسیدن، **leiġ^h*، یونانی *leixw*؛ *āludan*=آلودن، بسنجید با لاتین *lutum*؛ فارسی میانه *galog*، فارسی نو *galu*=گلو، احتمالاً از ریشه **g^hel*، آلمانی *kehle*، فرانسوی *gorge* (در مقابل با *r* در گویش‌ها: سنگلیچی *γār*، افغانی *γāra*، کردی *garu*) (Gray, 1902: 188)؛ *ālixtan*=پريدن و جهیدن، بسنجید با انگلیسی باستان *lācan*، لیتوانی *laigyti*؛ *ālufan*=دیوانه‌شدن، لری *leve /live*=دیوانه‌شدن، هندی باستان *lobh-*، هندواروپایی **leub^h*=پريشان و دیوانه‌شدن؛ *kul*=کج، خم=یونانی *kullos*؛ *kulāh*=کلاه، در آلمانی باستان **hulla*؛ *kōlidan*=کندن، حفرکردن، شاید در آلمانی با *hohl* مشترک باشد؛ *galū*، *gulū*=گلو، سنسکریت *gala*، لاتین *gula*، آلمانی *kehle*، اوستایی *garah*، کردی *gērū*، افغانی *gulūla*؛ *γārai*، *γāra*=گلولة، کردی، *gulōk gulūr*. درهرحال، این احتمال وجود دارد که واج *l* هندواروپایی در این واژه‌ها، ابتدا در ایرانی باستان به *r* تبدیل شده، سپس در فارسی میانه دوباره به *l* تبدیل شده باشد (معینی سام؛ محمدی، ۱۴۰۱: ۱۸۷-۱۸۹).

بخش دوم واژه خلیج، پسوند ایج است که به فارسی میانه *īg/k*، ایرانی باستان و هندوایرانی *īka-* و هندواروپایی *iHka-* برمی‌گردد: ایرانی باستان *daitika* > هندوایرانی **datīka* > هندواروپایی **dnt-iHko*، مقایسه شود با سنسکریت *haimantika*، یونانی

*ṇ-wṛḡ- > *a-vṛḷ-īka > هندوایرانی > *a-vṛḷ-īka > *ṇ-wṛḡ- > هندواروپایی
 iHka ؛ پارسیگ pārsīg > فارسی باستان *pārsīka > ایرانی باستان *pārsu/w-ika >
 هندواروپایی *pēr̥k-w-iHko ؛ فارسی نو parī > فارسی میانه Parīg > اوستایی paīrīka)
 Misra, 1979: 231 & معینی سام، محمدی، ۱۴۰۱: ۳۱۸.

بر این پایه، تحول واژه خلیج از هندواروپایی بدین شکل است:

*k^w/el-iHke/o > *xalīka > *xalīg > xalīj
 PIE OIr Mp Arb

نتیجه‌گیری

پرسش ما در این مقاله بر این پایه بود که ساختار واژه خلیج به کدام ساختار خانواده زبانی نزدیک و ریشه‌ای کهن دارد. آشکار است زبان عربی از متأخرترین زبان‌های خانواده سامی، وارث ساختار زبانی و واژگانی خانواده سامی است و با استناد به مطالب آورده‌شده، واژه خلیج در نخستین منابع دوره اسلامی آمده است و اینکه این واژه، پیش از اسلام یا اوایل دوره اسلامی در زبان عربی باب شده است، به دلیل کمبود منابع و نبود آن در زیرشاخه‌های زبان سامی، آشکار چیزی نمی‌توان گفت. همان‌گونه که آمد، نخستین اسناد درباره خلیج فارس، منابع یونانی و لاتین از این گستره آبی با عنوان گستره‌ای منحنی‌شکل یاد کرده‌اند؛ یعنی تا پیش از ورود پارسیان این گستره آبی، در میان تمدن‌های میانرودانی «دریای سفلی» نام داشت و با ورود پارسیان و تشکیل شاهنشاهی، از سوی ملل شرق باستان، «خلیج و دریای پارس» نام گرفت؛ چرا که کوروش بزرگ هم در منشور خود از آن با عنوان دریای سفلی و داریوش اول هم عبارت «دریایی که از پارس می‌آید» یاد کرده است. از این رو، این گمان را می‌توان کرد که این گستره آبی را ملل شرق باستان با عنوان خلیج یا گستره منحنی‌شکل یاد کردند و نویسندگان یونانی و رومی هم به تبعیت از آنان با همین عنوان نام

بردند و یا اینکه خود یونانیان و رومیان چنین برداشتی داشتند. سپس، پارسیان هم بعدها با رواج این اصطلاح، واژه خلیج پارسی را به کار بردند و با تسلط اعراب و سپس رواج و به کارگیری شمار بسیاری واژه‌های عربی به جای واژه‌های پهلوی، واژه خلیج پهلوی هم جای خود را به خلیج عربی داده باشد و زین پس در متون از آن بهره برده باشند.

منابع

- ابن مقبل، تمیم بن ابی (۱۹۹۵/۱۴۱۶)، دیوان ابن مقبل، بیروت، لبنان: دارالشرق العربیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی (۱۹۱۱)، لسان العرب، قاهره: دارالمعارف.
- الاهزری، ابی منصور محمد بن احمد (۱۴۲۱/۲۰۰۱)، تهذیب اللغه، بیروت: دار احیا التراث العربی.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۹۹۹)، شمس العلوم و دواء کلان العرب من الکلوم. دمشق: دارالفکر.
- درید، ابوبکر محمد بن الحسن (۱۹۸۷)، جمهره اللغه، بیروت: دارالعلم للملایین.
- سرلک، رضا (۱۳۸۱)، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ، تهران: نشر آثار.
- سیده، ابولحسن علی بن اسماعیل (۲۰۰۳)، معجم امحکم والمحیط الاعظم. قاهره: طبعه الحریره.
- شیبانی، ابوعمرو اسحاق بن مرار (۱۲۹۴/۱۹۷۴)، الجیم، اصفهان: رقمی ناشر.
- شیر، السید ادی (۱۳۸۶)، واژه‌های فارسی عربی‌شده، ترجمه حید طیبیان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- علیرضایی، کرم (۱۳۷۷)، تطبیق واژگان لری و کردی با زبان‌های ایرانی باستان، تهران: نشر شیداسب.
- فراهیدی، للخلیل بن احمد (۱۳۶۸-۱۹۶۷)، العین اول معجم فی اللغه العربیه، بغداد: مطبعه العانی.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۵۰)، مجمع القاموس المحیط والقاموس الوسیط، مصر.
- معینی سام، بهزاد، محمدی اوندی، سارا (۱۴۰۱): سرگذشت دگرگونی آواهای زبان فارسی، تهران: انتشارات آوای خاور.

Al-Khudrawi. Deeb (2002): Dictionary of Islamic Terms, Arabic-English-English-Arabic. Beirut. Al Yamamah

- Badawi. Elsaid m. & Hallem Mihammad Abdel (2008): Arabic-English Dictionary of Qur'anic Usage. Leiden and Boston. Brill Publishing
- Beekes. Robert (2010): Etymological Dictionary of Greek. Leiden and Boston. Brill
- Boisacq. Emile (1919): Dictionnaire Etymologique de la Langue grecque avec les autres Langues Indo-Europeennes. Paris. Libraire C. klincksieck
- Bomhard. Allan R (2015): A Comprehensive Introduction to Nostratic Comparative Linguistics, with Special Reference to Indo-European. New York. Charleston, SC.
- Buckwalter. Tim & Parkinson. Dilworth (2011): A Frequency Dictionary of Arabic. London and New York. Rouledge taylor & Francis Group
- Cheung. Johnny (2007): Etymological Dictionary of the Iranian verb. Leiden and Boston. Brill
- Jeffery. Arthur (2007): The Foreign Vocabulary of the Quran. Leiden and Boston. Brill
- Gray Louis H (1902): Indo-Iranian Phonology with Special Reference to the Middle and New Indo-Iranian Languages. The Columbia University Press. The Macmillan Company, Agent. USA.
- Hassanein. Ahmed Taher (2011): The Concise Arabic-English Lexicon of Verbs in Contexts. Cairo. New York. The American University in Cairo Press.
- Hava. S. J (1899): Arabic-English Dictionary. Beirut. Catholic Press
- Henning. William B. (1958): Mitteliranisch. in HbO, Iranistik I
- Hoftijzer. J and Jongeling (1995): Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions. Leiden. New York. E, J. Brill
- Horn Paul (1892): Grudriss der Neupersichen Etymologie. Strassburg. Verlag von Karl J. Trübner.
- Hübschmann. H (1895): Persische Studien. Strassburg. Verlag von Karl J. Trübner.
- Klingenschmitt Gert (2000): Mittelpersisch. In: Bernhard Forssman and Robert Plath (eds.), Indoarisch, Iranisch und die Indogermanistik.

- Arbeitstagung der Indogermanischen Gesellschaft vom 2. Bis 5. Oktober 1997, Erlangen. Wiesbaden: Reichert,
- Kraz. Reinhard G. and Steudel Annette (2018): Hebräisches und Aramäisches Handwörterbuch zu den texten von Toten Meer. Berlin/Boston. Walter de Gruyter
- Lane. Edward William (1968): An Arabic-English Lexicon. Beirut. Lebanon. Librarire du Liban
- Mayrhofer Manfred (1992–1996): Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen. Vol. 1. 1992. Vol. 2. 1996. Heidelberg: Winter.
- _____ (1989): Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Uriranisch. In: Schmitt (ed.)
- Miller Wsewolod (1903): Die Sprache der Osseten. In: Geiger and Kuhn (eds.), Appendix to Vol. I.
- Misra. Satya Swarup (1979): The Avestan, a Historical and Comparative Grammar. Dehi. Chaukhambha Orientalia
- Nourai. Ali (2010): Persian Etymology Charts. London. Brill
- Omar. Abdul mannân (2010): Dictionary of the Holy Qur'ân. United State. NOOR Foundation International, Inc.
- Oxford Dictionary (1968): Oxford. Clarendon Press
- Rajki. Andras (2005): Arabic Dictionary with Etymologies. London
- Schregle. Götz (1977): Deutsch- Arabisches Wörterbuch. Wiesbaden. Verlages otto harrassowitz
- Siddiqi. A (1919): Studien über die Persischen Fremdwörter im Klassischen Arabisch. Göttingen. Vandenhoeck & Ruprecht
- Sims-Williams. N. (1989): Sogdian in Compendium Linguarum Iranicarum. Wiesbaden. Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Starostin, S. A & Dybo. A V (1997): An Etymological Dictionary of Altaic Languages. Leiden and Boston. Brill
- Tremblay, Xavier. (2005): Bildeten die iranischen Sprachen ursprünglich eine genetische Familie oder einen Sprachbund innerhalb des indo-iranischen Zweiges? Beiträge zur vergleichenden Grammatik der iranischen Sprachen V. In: Gerhard Meiser and Olav Hackstein (eds.), Sprachkontakt und Sprachwandel. Akten der XI. Fachtagung der

indogermanischen Gesellschaft 17.-23. September 2000, Halle an der Saale. Wiesbaden: Reichert

Turner. R. L (1973): A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages. London. Oxford University Press

Walshe. M. O (1951): A Concise German Etymological Dictionary. London. Routledge & Kegan Paul

Wehr. Hans (1976): A Dictionary of Modern Writing English. Wiesbaden. Otto Harrassowitz.

Wehr. Hans (1976): Arabisches Wörterbuch Für die Schriftsprache der Gegenwart, Arabisch-Deutsch. Wiesbaden. Otto Harrassowitz

Zimmern. H (1905): Wilhelm Gesenius' Hebräisches und Aramäisches Handwörterbuch über das Alte Testament. Leipzig. Verlag Von F. C. W. Vogel

Abstract

Xalij (Gulf): Indo-European (Iranian) and Semitic (Arabic)?

Throughout the history of the ancient Iran, the land was repeatedly invaded by various people, resulting in the destruction of many written works. With the Arab dominance, Arabic words gradually entered Persian. Nevertheless, during the Islamic era, some Persian words also entered Arabic and were inflected according to Arabic grammatical rules.

The aim of this article is to investigate the etymology of the word *khalīj* (meaning “gulf” or “bay”) within two linguistic families: Indo-European (specifically the Iranian branch) and Semitic (Arabic). The methodology involves analyzing the structure and root of the word in both language families, as well as identifying early occurrences of the term in their respective texts. Ultimately, based on linguistic evidence and comparative data, the study concludes that the word *khalīj* most likely originates from Iranian languages, derived from the root **xal < ku/wel* in Proto-Indo-European.

Keywords: "Khalīj"; "Iranian"; "Arabic"; "Indo-European"; "Semitic"